

آنچه شعار عموم شد، الزاماً راه به پیروزی نمی برد

آیا خواهان سرنگونی رژیم جمهور اسلامی بودن به تنهایی می تواند موضعی باشد که توده های تحت ستم امروز جامعه ایران را از ستم طبقاتی سرمایه داری برهاند؟

در طول مبارزات زنان و جوانان ایران در خیزش پاییز سال گذشته بارها و بارها شنیدیم که مردم جان به لب آمده ایران فریاد زدند که این رژیم باید برود. می گفتند «جمهوری اسلامی برود، هر چه می خواهد جایش بیاید!» اخیراً نیز نوار صدای زن جوانی در فضای مجازی پخش شد که عمدتاً ملت را به اتحاد همگانی و خیزش عمومی دعوت کرده و دیگر اینکه از اپوزیسیون خواسته تا با هم کنار بیایند و علیه رژیم متحد شوند.

این زن که می گوید خودش از زندان زنگ می زند، همچنین می گوید تمام اعضای خانواده اش را دستگیر کرده اند و او با شجاعتی کم نظیر اعلام می کند که دیگر برایش مهم نیست که چه بلایی سر خودش یا افراد خانواده اش بیاورند و به این دلیل از مردم می خواهد که برای انداختن رژیم متحد شده و بلند شوند و از اپوزیسیون می خواهد که اختلافات خود را کنار گذاشته و علیه رژیم متحد شوند.

با وجود اینکه صدای این زن بسیار جدی به نظر می‌رسد، اما دلیل بیرون دادن چنین نواری را باید از همه نظر و در حد توان تحلیل کرد. یعنی دید چه کسی ممکن است به این تحلیل رسیده باشد که:

1. کافی است جمهوری اسلامی برود،
2. به این نیاندیشد که پس از رفتن این رژیم چه قدرتی جایگزین آن گردد،

3. چرا به عنوان یک نیروی انقلابی ای که خودش دستگیر شده، دیگران را هم دعوت به همین مسیر می‌کند؟ به جای اینکه در بیرون از زندان با رعایت اصول مخفی کاری، به سازماندهی پرداخته با برنامه و استراتژی انقلابی، توده‌ها را به کف خیابان فراخوانده و آنان را در معرض مرگ قرار ندهد.

این نوع شعارها مناسب بیرون از زندان می‌باشد، که فرد پیشرو حضور انقلابی در جامعه داشته و در حال سازماندهی است.

به قول تروتسکی: «**طبقه‌ی کارگر نباید فریب تحریکات بورژوازی را بخورد. در حال حاضر این کمال آرزوی بورژوازی است که ما را به نبردی نارس بکشاند.**»

به عقیده ما این فرد تنها نیست و بخش‌های زیر از جامعه اغلب اینگونه فکر کرده و در نتیجه پیام‌هایی نظیر پیام این زن را می‌دهند:

1. اکثریت افراد جامعه که عموماً سیاسی نیستند و صرفاً از شدت ستم و سرکوب جانشان به لبشان رسیده و اغلب فکر می‌کنند که

با پاره کردن بندهای ستم این رژیم، از این گونه ستم همه جانبه و سرکوب و ارباب رها می شوند. این به ویژه در میان جوانان بسیار متداول است.

از این گونه افراد در جامعه که حق نفس کشیدن ندارند، بیش تر از این توقعی نیست. متأسفانه این افراد اکثریت را تشکیل می دهند، اما خوشبختانه همین افراد در زمان حضور نیروهای انقلابی پیشرو به آن ها می پیوندند و در راه انقلاب جان هم فدا می کنند. پس راه حل برای رفع این معضل، داشتن نیروهای انقلابی سازماندهی شده است که استراتژی پیاده کردن انقلاب کارگری-سوسیالیستی را در سر دارند.

2. نیروهای بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی وابسته به عناصر شناخته شده ای که می خواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند؛ عناصری که با جذب متحدین داخلی خود، تبلیغات مزورانه می کنند. به عبارت دیگر برای به قدرت رسیدن خود، هم مردم را از هر قشر و طبقه ای در یک ظرف ریخته و خواهان اتحاد عمل می شوند تا رژیم وقت سرنگون گشته و آن ها این فرصت را بیابند که قدرت را بگیرند. این تاکتیک بخش بورژوا یا سرمایه دار است که همیشه برای منافع خود دیگران به جلوی توپ فرستاده و خود کنار گود می ایستد.

3. جریانات چپی گذشته که اغلب پایگاهشان در میان اقشار خرده بورژوا است. این بخش از نیروهای اپوزیسیون خود، لاقبل به دو دسته تقسیم می شوند: دسته اول که شامل اعضا و هواداران است. این بخش که عموماً فاقد نظریه و شناخت انقلابی از شرایط جامعه می باشد، در موج خیزش ها به دنبال روی از توده ها در می آید. دسته

دوم، کادرهای یک جریان و رهبری آن است. این بخش که متأسفانه مانند هواداران خود، در حقیقت فاقد داشتن تنوری انقلابی است و هرگز توان پایه گرفتن در میان توده های تحت ستم را نداشته، مجبور می شود شعارهایی بدهد که فکر می کند به ذائقه ی مردم تحت ستمی که به خیابان ها ریخته اند، خوش می آید و این ممکن است سبب جذب مردم شده و مردم آن ها را به رهبری خود برگزینند.

برای این نوع جریانات چپی هم مانند عناصر لیبرال درون طبقه ی سرمایه دار، کیش شخصیت و موقعیت تشکیلاتی در درجه ی اول اهمیت قرار دارد، نه رهایی توده های تحت ستم و ساختن جامعه ای که در آن حیثیت و شأن انسانی افراد جامعه محترم شناخته شده و هیچ کس برای امرار معاش نه نیروی بازوی خود را به فروش می گذارد و نه جسم خود را. این جریانات یا از روی ناآگاهی و یا از روی عمد، سوار خیزش در جریان شده و همان شعارهای توده مردم را به اصطلاح تنوریزه کرده و تحویل هواداران خود می دهند. اما تا کنون ثابت شده که توده ها آگاه تر از آن هستند که در دام این گونه حمایت ها بیافتند.

4. اتحاد میان جریانات چپ، بدون توجه به پایگاه نظری و طبقاتی آن ها، دقیقاً شعاری بورژوازی برای تحمیق توده ها است. زیرا چنین چیزی به هیچ وجه امکان پذیر نیست. البته برای بورژوازی فرقی نمی کند؛ سرمایه داری نقداً نیرویی است در قدرت و با رفتن رژیم و آمدن عنصر تازه ای که منافعش را بهتر تأمین کند، انقلاب برایش حکم پالان خر دارد. اما در این مقطع از تاریخ ایران، دیگر باید

روشن باشد که چپ ما طیفی از راست به چپ دارد که از خیانت تا اشتباهات تاریخی طویل است. چگونه می توان انتظار داشت که یک نیروی انقلابی و صادق نسبت به توده های تحت ستم ایران و خواهان انقلاب کارگری - سوسیالیستی بتواند با جریانی مثل حزب توده، اکثریت، حزب چپ اتحاد عمل کند؟! و یا اپوزیسیون بورژوازی رژیم مثل موسوی، خاتمی، رفسنجانی و... که خود در سرکوب ارباب، اعدام و ترور جوانان نقش رهبری داشتند را دعوت به اتحاد عمل کرد؟! و بالاخره چگونه می توان از جریانات استالینست و مانوئیستی که طی این چهل و پنج سال هرگز از گذشته خود انتقاد نکرده اند و همواره معتقدند که سیاست تشکیلات اشان هنوز پا برجاست و هنوز دنبال این هستند که توده ها آن ها را به رهبری انتخاب کنند و خود را مافوق و برتر از توده ها می دانند دعوت کرد تا به یک جنبش انقلابی از پایین بپیوندند. چپ ما که از سنت انقلاب 57 می آید، حتی قادر نیست به اندازه بورژوازی برای مخالفین خود حق آزادی بیان و عقیده قائل باشد، چه برسد به اینکه بخواهد حق آزادی بیان بدون قید و شرط را برای مخالفان سیاسی و نظری خود قائل گردد؟!!

5. عوامل و سرسپرده های سرمایه مالی جهانی و کشورهای امپریالیستی ما در مقطعی از سیستم سرمایه داری به سر می بریم که در آن نه تنها سرمایه شکل گلوبال داشته، بلکه کارگر و تولید هم جهانی شده. بخش های مختلف یک کالا در کشورهای مختلف ساخته شده و کارگرانی که بر روی این بخش ها کار می کنند نیز در سطح

کشورهای جهان پراکنده اند و اغلب همدیگر را هرگز نمی‌بینند و از وجود یکدیگر در اطراف جهان بی‌خبرند. به عبارت دیگر، به موازات این که سرمایه داری در سطح جهانی متمرکزتر می‌شود، طبقه‌ی کارگر پراکنده‌تر و به علت پروپاگاندای سرمایه داری از نظر طبقاتی ضعیف‌تر گشته و فلج می‌گردد. در چنین شرایطی، طبقه‌ی سرمایه‌دار کلیه‌ی ابزار کنترل را در اختیار دارد و از آنجایی که از تبدیل شدن خیزش‌ها به انقلابات می‌هراسد، با تمام کنترل و کوشش خود، سعی در پیدا کردن راه حلی جهت به بیراهه کشیده شدن یک خیزش یا در نهایت یک انقلاب دارد.

لذا عوامل داخلی خود را به دادن شعارهایی و می‌دارد که در ظاهر انقلابی به نظر می‌رسند و مطابق با خواسته‌ها و شعارهای توده‌های تحت ستم است، اما در باطن پس از انجام انقلاب و روی کار آوردن یکی از این دست نشانده‌های خود، اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه بسرعت به طرف دیکتاتوری و خودکامگی رفته، ارتجاع جدیدی حاکم می‌شود که وضع را از قبل بدتر می‌کند.

نمونه بارز آن در خیزش انقلابی 57 بود که امپریالیزم به سرکردگی آمریکا بلافاصله وقتی متوجه شد که قیام به سمت انقلاب پیش می‌رود، خمینی را از آستین خود بیرون کشید. در زمان شاه، هیچ کس خمینی را نمی‌شناخت، به جز تعداد معدودی از آخوندها. خمینی سال‌ها در نجف در تبعید بود و مردم عادی کسی خبر نداشت. اما زمانی که آمریکا تصمیم به استفاده از او را گرفت و قرار شد خمینی از نجف به

نوفل لوشاتو در فرانسه انتقال داده شود، به ناگهان خمینی را در ماه دیدند و در دنیا معروف شد و رهبر مسلمانان شیعه گشت.

خمینی هم شعارهای مردم در راهپیمایی‌ها را می‌داد و اضافه بر آن‌ها شعارهایی چشمگیرتر هم می‌داد، مثل از پول نفت قرار شد به هر کس در ایران 35 تومان آن روز ماهیانه سهم برسد و آب و برق برای همگان مجانی گردد.

خمینی اما، پس از گرفتن قدرت نه تنها به هیچ یک از این شعارها عمل نکرد، بلکه دستور دستگیری، اعدام و نابودی اپوزیسیون را سریعاً صادر کرد. او گفت که «حضرت علی در یک روز سر 40000 نفر را با شمشیر زد!» پس کشتن اپوزیسیون (که الزاماً ضدحکومت اسلامی هم نبود) مطابق دستورات «اسلام عزیز» است. همه‌ی این‌ها نقشه‌ی امپریالیسم برای سرکوب انقلاب 57 بود.

ناگفته نماند که هم اکنون امپریالیسم با سرمایه مالی جهانی، هنوز رغبت به برداشتن رژیم جمهوری اسلامی ندارد. لذا قابل تصور است که برای کمک و حفظ رژیم، با دادن شعارهایی نظیر آنچه که در نوار صدای زن جوان از "زندان" شنیده می‌شد، در واقع خواهان بیرون کشیدن توده‌های شجاع و مبارز و از خود گذشته است تا آنان را با کشتارگاه خیابانی کشیده و یا با دستگیری، شکنجه و اعدام از میان بردارد. به عبارت دیگر سیاست امپریالیسم جهانی با سیاست جمهوری اسلامی همخوانی دارد و تمام سرکوب ارباب، شکنجه و اعدام‌ها مطابق با سیاست روز امپریالیسم در کشورهای حاشیه‌ای است. نمونه بارز آن آوردن طالبان به افغانستان بدست دولت امپریالیستی آمریکا

است. شرایطی که طالبان در افغانستان ایجاد کرده به حدی وحشتناک و غیرانسانی است که دولت آمریکا مجبور شد در سطح جهانی ولی فقط در حرف طالبان را محکوم کند که طبیعتاً هیچ تغییری در شرایط اجتماعی آن جامعه برای بهبودی حاصل نگردید. هدف نهایی سیاست‌های جمهوری اسلامی هم بر ضد توده‌های تحت ستم همان سیاست آمریکا در افغانستان است. به عبارت دیگر کلیه‌ی سیاست‌های کشورهای پیرامونی را سرمایه‌داری جهانی تعیین می‌کند.

در اینجا مسأله زورآزمایی مطرح می‌شود یعنی قدرت مبارزاتی اردوی کار و توده‌های تحت ستم در مقابل اردوی سرمایه‌ جهانی که از آستین طبقه حاکم کشور بیرون می‌آید. لذا ضروریست که هر چه سریع‌تر تشکیلات سراسری برای پیشبرد خیزش آینده در نظر گرفته شود. هر چه مبارزه متشکل‌تر، سراسری‌تر و از موضع انقلابی‌تری برخوردار باشد قدرت مبارزه‌ی توده‌های ستمدیده و اردوی کار در مقابل اردوی سرمایه‌ مالی جهانی بیش‌تر و عمیق‌تر گشته و راحت‌تر و سریع‌تر می‌توان رژیم را به عقب رانده و نهایتاً سرنگون کرد.

از این جهت است که ما شدیداً مخالف دعوت توده‌ها به آمدن به خیابان هستیم، زمانی که آن‌ها را از قبل سازماندهی نکرده و برنامه‌ای برای سرنگونی رژیم و گرفتن قدرت به دست توده‌های تحت ستم نداریم، بلکه صرفاً با کشیدن آن‌ها به خیابان، برای مدتی بین این نیروهای جوان و بی‌تجربه و اوپاش رژیم زد و خورد شده و تعدادی از عناصری که به نظر سازماندهی‌کننده می‌آیند نیز از بین می‌روند.

هدف ما نباید کشته شدن خودمان باشد! هدف ما باید نابود کردن این رژیم و برچیدن کل سیستم سرمایه داری باشد! نیروهای قابل اعتماد و انقلابی در هر خیزشی باید زنده بمانند تا بتوانند انقلاب را سامان دهند و در این مسیر، باید خود و دیگران را از هر گونه آسیبی از طرف اوباش رژیم محفوظ دارند.

این روزها همه خواهان قیامی دیگرند به مناسب سالگرد قیام «زن، زندگی، آزادی - انقلاب». این قیام هم مانند سال گذشته سرکوب خواهد شد، مگر اینکه با رهبری، سازماندهی و استراتژی ای انقلاب شروع گردد.

از هم اکنون در خیابان ها باید سنگرهای مبارزاتی ساخته شده و هسته های محلی از همه نظر آماده مبارزه مسلحانه گردند. خیابان ها را باید در کنترل خود گرفت، تا مأموران رژیم نتوانند افراد را دستگیر کرده و به محلی نامعلوم ببرند. همه این ها و خیلی بیش از این ها لازم است تا بتوان این رژیم را به زانو در آورد، مثل گرفتن اماکن ساوا، کلانتری ها و پادگان ها!

و در آخر باید هشیارانه قدرت را در دست همین نیروهای کف خیابان نگه داشت و در دام عناصر «دلسوز»، «مردمی» یا حتی «انقلابی» نیافتاد. انقلاب را جوانان و نیروهای حاضر در صحنه ی خیابان ها می کنند و هم آن ها هستند که می تواند قدرت را گرفته و کشور را اداره کنند.

برای یک اتحاد عمل حقیقی ما پیشنهاد می کنیم که برای سازماندهی و تشکل یابی می توان از مجلس مؤسسان انقلابی و دموکراتیک زیر

سایه مسلح کارگران و زحمتکشان استفاده نمود و تمام خواسته های دموکراتیک و حداقل را در اولین ماه ها و یا شاید روزهای بعد از انقلاب به تصویب رساند. به این ترتیب که ضامن اجرایی آن همان کارگران و زحمتکشان مسلح باشند و هر دولتی که سر کار بیاید جوابگو به شوراهای کارگران و زحمتکشان مسلح خواهد بود.

قانونگذاری در جامعه باید منافع جمع را در نظر بگیرد و دموکراسی کارگری- سوسیالیستی که تکیه گاهش آزادی بیان بدون قید و شرط می‌باشد(آزادی بیانی که حتی فاشیست ها هم از آن برخوردار باشند و نتوان مانع صدای آن ها شد، تا همیشه بتوان به ماهیت دشمنان خود پی برده و آماده برخورد با آن ها بود) باید در تمام زمینه ها در جامعه پیاده شود. علاوه بر این مجلس مؤسسان در دوران قیام و در زمان پیش از انقلاب هم می‌تواند تضمین کننده‌ی آزادی بیان بدون قید و شرط همه جناح های سیاسی کشور باشد. به عبارت دیگر ظرفیست که در آن نمایندگان تمام احاد ملت از سراسر کشور به نسبت مساوی می‌توانند حق دارند که شرکت کنند.

8 شهریور 1402

31 اوت 2023